م. داود ملکیار ۲۰۱۵/۱۱/۲۳

رد اتهامات و شرح واقعیت ها

قسمت دوم

پیش زمینه ها و ذهنیت ها، در قضیهٔ کودتای نامنهاد میوندوال

گرچه در حال حاضر با توجه به وضع رقت بار کشور ما، باید تمام بحث ها و تلاش ها در آن راستا معطوف گردد و مناظره در مورد قضایای کهنه، بی لزوم و ضیاع وقت تلقی گردد، ولی اخیراً با نشر موادی به نام "اعترافات متهمین قضیهٔ میوندوال"، خود را ناگزیر دانستم تا آنچه را در مورد این قضیه میدانم، با امانت داری خدمت خوانندگان محترم این صفحه ارائه نمایم. با جود آنکه میدانم خواندن جزئیات این قضیه برای خوانندگان محترم ممکن است ملال آور باشد، ولی چون این جزئیات در جریان تحقیقات متهمین مطرح شده اند، لذا برای وصل نکات حساس در ترسیم و توضیح کلی این قضیه، نمی توانیم آنرا نادیده بگیریم. لذا حوصله مندی هموطنان محترم را در مطالعهٔ جزئیات این قضیه تمنا دارم و امید است این طوالت کلام را بر من ببخشایند و لطفاً قضاوت کلی و قاطع خویش را صرف برای چند روز، تا پایان قسمت اخیر و نتیجه گیری، به تعویق بیندازند.

بی جهت نخواهد بود اگر کمی به عقب بروم و با شرح حالی مختصر از پدر مرحومم آغاز نمایم: درست بیاد دارم که در اولین ساعات صبح روز ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲، ساعتی بعد از شنیدن بیانیهٔ رادیویی داؤد خان و اخبار کودتا، یکی از مامورین ملکی سابقه دار وزارت دفاع بنام «خالق خان» که سالیان درازی با پدرم «جنرال عبدالسلام ملکیار» در ریاست تشکیلات همکار بود، با تکسی به خانهٔ ما رسیده و با خوشحالی، نظام نو و آمدن داؤد خان را به پدرم تبریک گفته و با تعجب پرسید که چرا شما که از دوستان نزدیک داؤد خان استید، تا به حال به خانه نشسته و برای دیدن او و اظهار آماده گی به همکاری نرفته اید. قابل یاد آوریست که پدرم درین زمان شخص خانه نشین و بیکار بود زیرا از سال های صدارت مرحوم نور احمد اعتمادی، زمانیکه میوندوال خودش را از ولسوالی مقر برای ولسی جرگه کاندید کرده بود، به امر مستقیم اعتمادی از وظیفه سبکدوش شده بود و درین مدت چهار یا پنج سال، مصروف امور زراعت و باغداری در سرزمین آبایی اش «غزنی» بود. برای وضاحت جریان، ازین پس به عوض کلمهٔ "پدرم" ، "جنرال ملکیار"مینگارم.

در مورد علت بر طرفی و سابقهٔ کاری جنرال ملکیار، بهتر است از زبان آمر سابق او یعنی ستر جنرال خان محمد خان وزیر دفاع ملی که بعد از مهاجرت در شهر سانديا‌گو «کلیفرنیا» زندگی میکرد، کلماتی چند درین جا نقل نمایم. وزیر صاحب دفاع سابق، روزی در حضور چند تن از افغان های مقیم این شهر که هیچ قرابتی با جنرال ملکیار نداشتند، چنین گفت: "جنرال سلام خان ملکیار، یکی از صادق ترین، پر کار ترین و لایق ترین جنرال های ما بود، اما به ناحق به خاطر قرابت و خویشاوندی اش با میوندوال، به امر تیلفونی اعتمادی خانه نشین گردید و ما از استعداد و همکاری اش محروم شدیم". وزیر دفاع سابق در ادامه گفت که: "من عدم رضایت ام را در مورد این امر بر طرفی او، در صحبت تلیفونی به اعتمادی گفتم، ولی او اصرار کرد که ماماخیل جنرال ملکیار، مسکونهٔ مقر و مردم با رسوخ در آن ولسوالی میباشند، و ممکن از رسوخ شان به نفع میوندوال در انتخابات استفاده نمایند، لذا برای نشان دادن زهر چشم به مردم، لازم است، که رئیس تشکیلات «جنرال ملکیار» از وظیفه سبکدوش ساخته شود". با این شرح مختصر، میرویم به صبح روز ۲۶ سرطان:

خالق خان، جنرال ملکیار را ترغیب نموده و گفت که: "شما که چندین سال است به ناحق، مغضوب نظام بوده اید و حالا که آن نظام از بین رفته و سردار داؤد خان روی کار آمده و شما را بسیار خوب میشناسد، باید بی

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

تفاوت نباشید و همین حالا بدیدنش بروید". جنرال ملکیار قبول کرده و هر دو حدود ساعت نه یا نه و نیم صبح به طرف وزارت دفاع حرکت کردند.
وقتی جنرال ملکیار بعد از ظهر به خانه بر گشت، جریان آنروز را چنین بیان نمود:
"وقتی به وزارت دفاع رسیدیم، پرسیدم که از بزرگان کی درین جا است؟ چند صاحب منصبی که آنجا بودند گفتند که مستغنی صاحب در دفتر شان استند، به دفتر مستغنی رفتم، به من اجازۀ دخول دادند. در پهلوی مستغنی دو نفر مسلح ایستاده بود، بعد از احوال پرسی و نشستن برای چند دقیقه، مستغنی گفت که باید برای گرفتن هدایات پیش سردار صاحب بروم. مستغنی در وقت بر آمدن از من پرسید که تا بحال دیدن سردار صاحب رفته ای؟ جواب دادم که، هنوز نه؛ مستغنی گفت که بهتر است همین حالا بامن و با موتر من بروید. به این ترتیب طرف خانۀ داؤد خان روان شدیم، نزدیک دروازۀ خانه داؤد خان بسیار نفر جمع شده بودند، در بان وقتی موتر مستغنی را دید، دروازه را بازکرد و ما با موتر داخل حویلی داؤد خان گردیدیم؛ وقتی از موتر پیاده شدیم، مستغنی مستقیماً به طرف عمارت خانه روان شد و من به اطاق انتظار که نزدیک دروازۀ کلان موقعیت داشت، داخل شدم. در آنجا چند نفر جنرالان بر حال و متقاعد به شمول سید حسن خان سابق لوی درستیز، نعیم خان وزیری، و... نشسته بودند و هم درین موقع خان محمد خان مرستیال را دیدم که قرار معلوم زود تر از ما آمده بود و بعد از دیدن داؤد خان در حال خروج بود" (درین مورد چند هفته پیش، از قول باز محمد خان منگل، در همین پورتال خواندم که بحیث یک شاهد زنده به اعضای خانواده اش گفته بود که سردار داؤد خان، در صبح آنروز، خان محمد خان مرستیال را برای سر پرستی امور به وزارت دفاع روان کرد. پس به اساس گفتار این شاهد عینی «باز محمد خان منگل»، خان محمد خان مرستیال هرگز بدون اجازه به وزارت دفاع نرفته و خود را وزیر یا آمر معرفی نکرده است. «تبصرۀ نویسنده». ولی برعکس داکتر شرق ضمن مصاحبه اش با من «داود ملکیار» میگوید که: "برای ما خبر رسید که خان محمد مرستیال رفته و چوکی وزارت دفاع را اشغال نموده و امر نهی میدهد - رفتیم پیش داود خان و گفتیم که ما حیات خود به کف دست گرفیم تا انقلاب پیروز شد، حالا اگر وزارت دفاع را کسی غیر از رفیقای ما بگیرد، امکان سقوط نظام ما که هنوز درست قایم نشده است، میرود. بعد از گرفتن هدایت از داؤد خان، چند نفر را فرستادیم و مرستیال را با لگد از آنجا کشیدیم".

خوانندۀ خبیر میداند که عکس العمل عاجل و قهر آمیز "با لگد" داکتر شرق و رفقای انقلابی اش برای جلوگیری از نزدیک شدن و جا گرفتن همکاران و مخلصین سابق داؤد خان، در مقامات حساس بوده است، که فوراً صحنه را بصورت مبالغه آمیز به داؤد خان توضیح و او را به تغیر هدایت قبلی اش در مورد ارسال مرستیال به وزارت دفاع، وادار نموده اند و با احتمال قریب به یقین گفته میتوانیم که گفتار باز محمد خان منگل، دقیق تر و قابل باور است، چون هیچ گونه مجبوریت و منفعتی برای ساختن چنین قصه ای نداشته است، ولی البته داکتر شرق "موتیف" و اهداف مشخص برای دور کردن دوستان داؤد خان داشت. بر میگردیم به ادامۀ و بقیۀ حکایت:
جنرال ملکیار در ادامه میگوید که:(بعد از دقایقی، داکتر حسن شرق وارد این اطاق شده و از هرکدام خواست تا پرزه خط یا کارت ویزتی به او بسپاریم تا به سردار صاحب برساند؛ داکتر شرق نوت ها و کارت ها را گرفته داخل رفت و بعد از لحظاتی برگشته و گفت که سردار صاحب مصروف استند و در آینده شما را خواهند دید، فعلاً همه پشت کار تان بروید. ما در حال خارج شدن بودیم که جنرال مستغنی هم برگشته و به من گفت که چون موتر نداری و با من آمده بودی، خودت را من میرسانم. از مستغنی خواستم تا مرا به پل باغ عمومی پیاده کند تا از آنجا با تکسی خانه بروم، ولی مستغنی اصرار کرد که امکان ندارد و حال که نزدیک چاشت است، طعام را باهم صرف کرده و بعد ترا به خانه میرسانم.
به این ترتیب به طرف وزارت دفاع روان شدیم. در راه مستغنی پرسید که میوندوال صاحب کجاست؟ در جواب گفتم که برای "چک اپ" صحی اروپا رفته، و درین روز های اخیر در فرانسه بود، شاید تا چند هفتۀ دیگر بیاید. مستغنی باز پرسید که: "شنیده ایم که به عراق رفته تا کودتا را یاد بگیرد"، با حیرت از مستغنی پرسیدم که: میوندوال؟، کودتا؟ برایم بسیار عجیب است، هرگز چنین چیزی نشنیده ام و نمیدانم این گپ از کجا بر آمده؟؟ مستغنی گفت که: " همینطور آوازه شنیدیم و زیاد تر خبر ندارم").

خوانندگان محترم متوجه می شوند که دو یا سه هفته قبل از عودت میوندوال به وطن، افواه کودتای میوندوال در حلقه های نزدیک به داؤد خان سر زبان بوده است ونیز پاچاگل وفادار در یک مصاحبه اش با یک نشریه در پشاور و هم ضمن صحبتش با من «داؤد ملکیار» گفته بود که: "هشت یا نه ماه قبل از کودتای ۲۶ سرطان، به

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

هدایت داؤد خان، آوازهٔ کودتای میوندوال و بعد آوازهٔ کودتای موسی شفیق را در محیط پخش کردیم". به گفتهٔ حضرت سنایی: «خود بخود شکل دیو کردند- پس از آن غریو کردند - تبصرهٔ نویسنده».

اینک بقیهٔ گفتار جنرال ملکیار: (وقتی با مستغنی به وزارت دفاع رسیدیم، حین بالا شدن از پله ها، در وسط پله ها، جائیکه جهت تغیر میخورد، جگرن سید باطن شاه که از بالا به پائین میرفت، توقف کرده و رسم تعظیم بجا آورد. جنرال مستغنی بدون کدام سوال و جواب، با سیلی بسیار محکم به روی این جگرن زده گفت که: "خائین ها و چاپلوس ها که فوراً خود را میرسانید و به یکی لقب وزیر میدهید و به دیگری رئیس") جنرال ملکیار میگوید که: (چون از جریان خبر نداشتم، صرف کوشیدم تا مستغنی را به آرامش و کنترول اعصاب توصیه نمایم و به این ترتیب به منزل دیگر که اطاق مجلس و اطاق نان پهلوی هم قرار داشت رسیدیم. از داخل اطاق که دروازهٔ آن باز بود، صدای صحبت و بیانیه به گوش میرسید. مستغنی برای لحظهٔ پشت در ایستاد تا بشنود، کی است و چه میگوید؟ از داخل اطاق صدای خان محمد خان مرستیال شنیده میشد که میگفت: "برادر ها! در وطن یک تغییر بزرگ که همه آرزوی آنرا داشتیم، تحت رهبری میرویس خان ثانی «داؤد خان» رویکار آمده و ما و شما باید همه دست بدست هم داده و با او همکاری کنیم و از هیچ چیز دریغ نکنیم". بعد از شنیدن این گفتار، مستغنی داخل اطاق شد و من هم بدنبال او. خان محمد خان مرستیال همه را مخاطب قرار داده و گفت که چون امروز روز خوشی است، بدون در نظر داشت رتبه می نشینیم، جکتورن در بالا و جنرال در پائین میز و به این ترتیب هر کدام در جایی نشستیم. در جریان صرف طعام، رشید خان معاون ریاست لوژستیک اوراقی را برای گرفتن امضای خان محمد خان پیش کرد. وقتی مرستیال به اوراق نظر انداخت، به طرف رشید خان دیده و گفت: "وزیر دفاع کیست که در عنوان نوشته اید"؟ رشید خان جواب داد که: فکر کردم که شما، چون درین مقام کار میکنید، مرستیال از جایش بلند شده صدا زد که: "برادر ها! من این جا به هدایت سردار صاحب طور مؤقت برای تنظیم امور آمده ام، هنوز رئیس دولت و کابینه تعین نشده است و من هنوز هیچکاره استم". بعداً قلم را گرفته و روی عنوان (وزیر دفاع) خط کشیده و گفت، چون یک وقتی مرستیال بودم، بهتر است مرستیال بنویسم و بعد از آن کاغذ را امضا کرد. در جریان این گفتگو ها، مستغنی بسیار عصبی به نظر میرسید، و درین هنگام وقتی صاحب منصب دیگری از ریاست زرهدار برای گرفتن امضای مستغنی پیش او آمد، مستغنی با عصبانیت با او رفتار کرده و او را بدبخت و چاپلوس خواند. به اساس پیش آمد و عصبانیت مستغنی در آنروز، میتوان حدس زد که ممکن است، حسادت مستغنی نیز نقش تخریبی در سرنوشت خان محمد خان بازی کرده باشد). جنرال ملکیار ختم این مجلس را چنین بیان میکند:
(لحظاتی بعد، صاحب منصب جوانی نزدیک مرستیال آمده و در گوش او چیزی گفت و به تعقیب آن مرستیال از جایش بلند شد و چون صرف غذا هم به پایان رسیده بود، همه برخاسته و آهسته آهسته از اطاق خارج شدیم. کار دار ها به طرف دفاتر شان رفته و بیکاران به شمول مرستیال به طرف خانه های خود روان گشتند. شاید همین صحبت در گوش مرستیال، پیام داؤد خان برای ختم سرپرستی او بوده باشد). به اساس این چشم دید ها، گفتار زشت و خشن داکتر شرق "با لگد"، واقعیت نداشته است.

پس ازین روز، جنرال ملکیار صرف یکبار دیگر با خان محمد خان مرستیال دیدارمختصر داشت و آن چند روز بعد از دیدار اول در وزارت دفاع بود. آن روز در حال بازگشت از خانهٔ یکی از اقارب مقیم شهر نو، از راه کارتهٔ پروان به سوی خانهٔ خود واقع «میرویس میدان، سرک سیلو» به درایوری من «داؤد ملکیار» روان بودیم، در نزدیکی شهر آرا جنرال ملکیار گفت که نزدیک خانهٔ مرستیال صاحب استیم؛ میخواهم از او احوال بگیرم که آیا درین چند روز دیدن داؤد خان رفته یا خیر. چند دقیقه بعد آنجا رسیدیم و جنرال ملکیار به راهنمایی محترم نقیب الله برادر زادهٔ مرستیال بداخل خانه رفت و من به حیث درایور در بیرون منتظر ماندم. حدود نیم ساعت بعد جنرال ملکیار برگشت و به سوی خانه حرکت کردیم. در طول راه پرسیدم که مرستیال صاحب خانه نبود که زود بر آمدید؟ جنرال ملکیار جواب داد: (او در خانه بود و چند نفر اقارب او نیز آنجا بودند. اما شاکی و بی علاقه به اوضاع معلوم میشد. زیرا وقتی از او پرسیدم که تا بحال دو باره با داؤد خان تماس گرفته اید؟ جواب داد که هیچ حساب معلوم نیست و من هم نمیخواهم فکر کنند که تشنهٔ کار و چوکی استم. برایش گفتم که شما نباید انتظار داشته باشید که آنها با مصروفیت های هفتهٔ اول برای تان تلیفون کنند، بهتر است شما دلگیر نباشید و باز هم تماس گرفته و اظهار همکاری کنید. مرستیال صاحب گفت که خوب است بالایش فکر میکنم).

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

گرچه بصورت یقین و قطعی میتوان گفت که بعد ازین دیدار و صحبت کوتاه، هیچ صحبتی دیگر بین این دو جنرال صورت نگرفته بود، ولی همین دیدار بلای جان جنرال ملکیار گشت، که جریان آن در شرح واقعات تحقیق و شکنجه بیان خواهد شد.

بعد ازین تاریخ جنرال ملکیار مصروف زندگی شخصی و باغداری بود و تا سه هفتهٔ دیگر، هیچ خبر و موضوع قابل ذکر، به ملاحظه نرسید. حدود سه هفته بعد از ۲٦ سرطان، خبر شدیم که سه نفر از کاکاهایم که هر یک شان، دارای درجهٔ ارکان حرب از ترکیه و شوروی بودند و در اردو شهرت فوق العاده نیک داشتند، هر سه به یکبارگی از کار سبکدوش گردیدند. دلیل ظاهری آن بود که محصلین در پوهنحی های توپچی و مخابره، در حربی پوهنتون، بالای غذا اعتراض کرده و به فکر زمان شاهی و دیموکراسی، از صنف بر آمده و تحصن نموده بودند. در حالیکه «دگروال عبدالکریم ملکیار» قوماندان پوهنځی پیاده بود، «دگروال عبدالصبور ملکیار» به حیث مدیر تدریسات حربی پوهنتون و «دگروال عبدالقهار ملکیار» به حیث رئیس ارکان لوای راکت ایفای وظیفه میکردند، هیچکدام شان مؤظف و مسؤل پوهنځی توپچی و مخابره نبودند. این واقعه برای تمام خانواده قابل تعجب و تشویش گردید و احساس کردند که در پشت پرده، دست هایی مصروف تخریب و تصفیه گردیده اند. جنرال ملکیار تصمیم گرفت که هر طوری شده، باید داؤد خان را ببیند.

روز دیگر جنرال ملکیار از من «داؤد ملکیار» خواست تا آماده شوم و او را تا ارگ ریاست جمهوری برسانم. باید یاد آور شوم که چون جنرال ملکیار رانندگی بلد نبود، همیشه من باید ایشان را میبردم و می آوردم. آنروز نیز آماده شده و به سوی ارگ روان شدیم. جنرال ملکیار نزدیک دروازهٔ کلان ارگ از موتر پیاده شده و به نفر مؤظف کارت اش را داده و منتظر ماند. لحظاتی بعد با یکی از مؤظفین، به طرف دفتر ریاست جمهوری به راه افتادند و من موتر را زیر سایهٔ یک درخت پارک کرده و در انتظار ماندم.
حدود چهل و پنج دقیقه بعد، جنرال ملکیار بر گشته و سوار موتر شد، موتر را حرکت داده و پرسیدم که: داؤد خان را دیدید؟ گفت، "بلی دیدم و اعصابش بسیار خراب بود، باید هرچه زود تر به وزارت معارف بروم و از قهر داؤد خان به واحد جان ملکیار «رئیس تدریسات وزارت معرف» هم خبر بدهم". در حالیکه به طرف وزارت معارف در حرکت بودیم جنرال ملکیار جریان ملاقات با داؤد خان را چنین تعریف کرد: (وقتی در اطاق انتظار نشسته بودیم، یک نفر فارغ التحصیل فاکولتهٔ حقوق قبل از من، با عریضه ای نزد داؤد خان آمده بود و با اصرار میخواست به وزارت خارجه مقرر شود، داؤد خان میکوشید او را به وزارت خارجه راجع کند ولی این جوان اصرار داشت که زمان واسطه بازی تمام شده، و چون شما وزیر خارجه هم استید، همین حالا فیصله خود را بگوئید. این حالت داؤد خان را ناراحت ساخته بود تا اینکه با مداخلهٔ یاور، آن جوان را از اطاق خارج کردند).
جنرال ملکیار در ادامه میگوید: (وقتی نوبت من رسید و داخل دفتر داؤد خان شدم، چندان سر حال به نظر نمی رسید، با آنهم بعد از احوال پرسی عادی، مرا به نشستن راهنمایی کرده و پرسید، چطور آمده اید؟ در جواب گفتم که قبلاً هم در روز های اول جمهوریت جهت تبریکی آمده بودم، ولی نسبت مصروفیت های شما مؤفق به دیدن نشدم، ولی حال به یک دلیل دیگر نیز آمده ام تا تشویش خود را خدمت شما به عرض برسانم. داؤد خان پرسید، موضوع چیست؟ برایشان گفتم که شما، مرا و برادرانم را خوب میشناسید و همه در گذشته زیر دست شما صادقانه خدمت کرده ایم، ولی در شروع این نظام نو، به عوض تقدیر از کسانیکه در گذشته حق شان تلف شده بود، باز هم اولین ضربه به آنها وارد میشود و بدون علت از کار برطرف میشوند. داشتن کار و یا نداشتن کار چندان اهمیت ندارد ولی سؤ ظن رژیم جدید بر دوستان واقعی شما، قابل تشویش میباشد. درین هنگام داؤد خان مشتش را به میز کوبیده و با صدای کمی بلند تر گفت که ما انقلاب کرده ایم، تحمل تحریکات ضد جمهوریت را نداریم و پروای ریختاندن خون مخالفین و دشمنان جمهوریت را هم نداریم).
جنرال ملکیار چنین ادامه میدهد: (به داؤد خان گفتم شما حق دارید، به شما اطمینان میدهم که اگر یک نفر از برادران و یا دیگر اعضای خانواده، صحبتی علیه جمهوریت کند یا کرده باشد، من شخصاً مسؤلیت آنرا به عهده میگیرم و هرگونه جزا را میپذیرم. داؤد خان گفت که من خودم تحقیق میکنم و موضوع را معلوم میکنم. در جواب شان گفتم که بسیار خوب است، اما افسوس است که قوماندان های پوهنځی توپچی و مخابره هنوز در وظیفه های شان باقیست، ولی کسانی بر طرف شده که این اعتصاب محصلین به وظیفهٔ آنها هیچ ربطی نداشته است. داؤد خان باز هم با قهر گفت که عبدالواحد تان هم در وزارت معارف، ضد جمهوریت گپ میزند و در خانهٔ جبار خان برادرت هم بیرو بار و رفت آمد است).

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

جنرال ملکیار میگوید که با این گفتار داؤد خان، متوجه شدم که قضیه بزرگتر از حربی پوهنتون است، و به داؤد خان گفتم که: (سردار صاحب! در خانهٔ جبار خان به خاطر بازگشت دختر و دامادش داؤد مسکینیار از چکوسلواکیا، آنهم بعد از چند سال، همه اعضای خانواده، مانده نباشی میروند، و جز زن و طفل و کاکا و ماما، کسی دیگری رفت آمد ندارد. فکر میکنم که دست هایی علیه ما کار میکند و پشت سر ما را بر داشته اند، جز شما کسی را نمی شناسیم که درین اوضاع از ما حمایت کند، و اگر شما تحقیق نکنید ممکن است بیشتر ازین صدمه ببینیم). جنرال ملکیار اضافه میکند که بعد ازین گفت و شنود، یک شخص مسلح که ممکن از اعضای کمیته مرکزی بوده باشد و تا این هنگام کمی دور تر از میز کار داؤد خان، در اطاق حاضر بود، خارج شد، و به مجرد خارج شدن آن صاحب منصب مسلح از اطاق، لحن داؤد خان کمی نرم تر شده و گفت: "خودت و جبار خان را از نزدیک میشناسم، برادران جوان تر شما را کمتر میشناسم، شما مردم بسیار شریف استید، اگر فکر میکنید که پشت تانرا گرفته اند، بهتر است بسیار احتیاط کنید". جنرال ملکیار میگوید که: (یکبار دیگر من برایشان گفتم که اگر شما تحقیق و حمایت نکنید، احتیاط هم چندان فایده نخواهد کرد. درین وقت داؤد خان از جایش بلند شده و در حالیکه دستش را برای خدا حافظی دراز کرده بود گفت، خو خو تحقیق میکنم، خو خو خدا حافظ).
با وجود طوالت کلام درین بخش، یک مطلب دیگر را که عبارت از بازگشت میوندوال از خارج و دیدار او با داؤد خان است، نیز باید درینجا بگنجانم.

میوندوال که به منظور تداوی برای مدت تقریباً سه ماه به اروپا رفته بود، حدود دو و نیم یا سه هفته بعد از کودتای سرطان به وطن عودت نمود. دو روز بعد از آمدن به دیدن رئیس دولت رفته و وعده هرگونه همکاری را با رئیس دولت در میان گذاشت؛ رئیس دولت با اظهار امتنان گفته بود که در آینده تماس خواهیم گرفت. آنچه ازین دیدار قابل مکث و یاد آوریست، برداشت میوندوال از گفتار، ظواهر و خشم باطنی و مکنونات داؤد خان بود که آنرا در جمع از اعضای خانواده چنین بیان کرد: "داؤد خان را بسیار عصبانی و پر کینه یافتم، زیرا در یک قسمتی از صحبت هایش، از کسانی صحبت کرد که در ده سال گذشته گم بودند و حالا باز پیدا شده اند. داؤد خان گفت: وقتی اینطور آدم ها را میبینم، میخواهم با دست خود آنهآ را..."، میوندوال گفت که داؤد خان جمله اش را تکمیل نکرد، اما در آن لحظه هر دو دستش را باهم و به شکل حلقه تمثیل کرد که گویا میخواست بگوید: "میخواهم با دست خود اونهآ را خفه کنم". خانم میوندوال در ین لحظه با پریشانی پرسید: "او میوندوال! منظورش تو نبوده باشی؟"، میوندوال جواب داد که: " فکر نمیکنم، چون در ده سال گذشته چند بار به دیدنش رفته بودم، ولی منظور رئیس دولت، هرکی بوده باشد قابل تشویش است، وقتی یک زمامدار با این چنین کینه و خشم روی کار بیاید، خدا خیر همهٔ ما را پیش کند".
میوندوال بعد ازین، دیگر دیداری با داؤد خان نداشت، ولی دو بار با نعیم خان که روابط نزدیک تر با او داشت، دیدار و صحبت نمود؛ دیدار اول عادی و صمیمانه و دیدار دوم برای شکایت از تعقیبات روز مره و علنی بود. درین دیدار میوندوال به نعیم خان گفته بود که: (هیچگونه مخالفتی با این رژیم ندارم، و اگر مخالفتی داشته باشم آنرا مخفی نمی کنم، بلکه در پارک زرنگار رفته و در حضور مردم، طورعلنی خواهم گفت). نعیم خان وعده داده بود که تشویش و شکایت شما را به رئیس صاحب دولت میرسانم؛ ولی نه تنها هیچگونه تغیری رو نما نگردید، بلکه حالت شدید تر شده رفت. یکی از روز ها که میوندوال برای اشتراک در مراسم فاتحه به مسجد حاجی یعقوب رفته بود، با دیدن تعقیبات و عکس برداری مکرر در جریان این رفت و برگشت کوتاه، بسیار نا راحت شده گفت: (اینها به حیوانات درنده می مانند، که بالای نعش شکار شان ایستاده و هر رهگذری را خطر برای شکار خود دانسته و بر او غر میزنند).
در قسمت بعدی این نوشته، مروری خواهیم داشت بر ادعای دولت مبنی داشتن "اسناد مؤثق؟" قبل از توقیف متهمین و قبل از آغاز تحقیقات.

پایان قسمت دوم
ادامه دارد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ